

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

نویسنده

محمد صادق مزینانی

چکیده

موضوع این مقال، بیان باور سید یزدی به ولایت عامه فقیه و در ضمن پاسخ به پاره‌ای از شبهه‌ها در این باره است. سید یزدی در اندیشه‌ها و آثار فقهی که از خود به جای گذاشته، ولایت عامه فقیه را به خوبی نمایانده است، و آن را در ابواب گوناگون فقه باز تاب داده است که در عروة الوثقی، رساله سؤال و جواب و حاشیه‌هایی که بر پاره‌ای از رساله‌های مراجع پیش از خود دارد، این مطلب را می‌توان به دست آورد. وی، در جای جای فقه، ارجاع به حاکم شرع و فقیه جامع الشرایط می‌دهد. اصل نیابت و ولایت عامه فقیه در نزد او، اصلی مفروغ عنه بوده است. به باور وی اختیارات حاکم و فقیه جامع الشرایط، بسیار فراتر از فتوا، قضا و حتی امور حسبیه به معنای حداقلی آن است. در منظومه فکری وی، حاکم شرعی، حکم به رؤیت هلال می‌دهد، مقام قضا را بر عهده می‌گیرد، حدود و تعزیرات، دیات و قصاص را به اجرا می‌گذارد، امور سفیهان، قاصران و موقوفات را بر عهده می‌گیرد. قبض فقیه جامع الشرایط، قبض امام معصوم است. از این رو، تصرف در اموالی که در زمان امام معصوم، شأن مقام امامت بود، در روزگار غیبت، زمام آن به دست حاکم و نایب عام امام است. در کتاب خمس و زکات، در بسیاری از مسائل، با توجه به نیابت و ولایت فقیه فتوا داده است.

در پایان، با عنوان: ولایت کدام حاکم، به برخی از مسائل مرتبط با ولایت فقیه از نگاه سید پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها

سید محمد کاظم یزدی؛ فتوا؛ حکم؛ نیابت عامه؛ ولایت عامه فقیه

اصل مقاله

سید محمد کاظم یزدی، از فقهای برجسته قرن چهاردهم هجری بود که در حرکت‌های سیاسی روزگار خود، حضوری فعال و تأثیری انکارناپذیر داشت. او تا پایان حیات پر بار خود، به حمایت و هدایت مسلمانان پرداخت و برای حل مشکلات سیاسی و اجتماعی آنان، بی دریغ تلاش کرد. ده‌ها فقیه و مجتهد در مکتب او پرورش یافته‌اند، فقهایی که هر یک تفکر فقهی و سیاسی شیعه را به نمایش گذارده و آموزشها و دیدگاه‌های او را باز تاب داده‌اند. بسیاری از عالمان نقش آفرین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی در اواخر دوره قاجار و پهلوی، مستقیم و یا غیر مستقیم، از شاگردان او بوده‌اند.

هر چند جایگاهی که کتاب عروۃ الوثقی در حوزه‌های شیعی پیدا کرده و در صدر آثار فقهی مورد مراجعه جای گرفته، غبار غربت را در بعد علمی و فقهی از چهره تابناک این فقیه مجاهد زدوده است، اما هنوز منزلت و جایگاه وی در ابعاد گوناگون، از جمله حوزه معرفت سیاسی و نقش او در پایه ریزی نظام سیاسی مبتنی بر شریعت، همچنان ناشناخته است، تاجایی که شماری از دگر اندیشان، چهره‌ای صد در صد مخالف آن چه سید بدان باور داشته و عمل می‌کرده، از او ترسیم کرده‌اند.

آیا شخصیت فقهی و علمی و تأثیر وی، بر بخش بزرگی از نهضت‌های شیعی معاصر، بویژه رهبری ایشان در نهضت عراق، ایجاب نمی‌کرد که محققان و صاحب نظران، به کالبدشکافی اندیشه‌های فقهی و مبانی فکری وی بپردازند؟

سید یزدی، از شاگردان میرزای شیرازی است. در مکتب سامرا بین سیاست و دیانت پیوندی ناگسستنی برقرار بود. به گونه‌ای که شاگردان این حوزه، مرد میدان سیاست و دیانت، با هم بودند. او همانند استادش، افزون بر عرصه فقهت، در عرصه سیاست نیز حضوری نقش آفرین و اثرگذار داشته است. نقش و تأثیرگذاری او در جنبش تحریم تنباکو، نهضت مشروطه و مشروعه و نهضت علمای شیعه علیه سلطه استعمار روس و انگلیس و ایتالیا در ایران، عراق و لیبی و از همه مهم تر، رهبری نهضت اسلامی عراق، در جنگ اول جهانی، غیر قابل انکار است. مأموران سیاسی روس و انگلیس نیز، به سلطه سیاسی و فقهی او بر قلوب بخش بزرگی از مسلمانان در ایران، عراق، آسیای مرکزی و قفقاز اعتراف کرده و برای تنظیم سیاست‌های استعماری خود، این مطلب را مورد ملاحظه قرار داده و نگرانی عمیق خود را از اعمال چنین اقتداری اعلام کرده‌اند.^۱

با این همه، شماری از نویسندگان داخلی و خارجی از روزگار سید، تا امروز، تلاش ورزیده‌اند که چهره‌ای منزوی و به دور از سیاست از وی، ترسیم کنند.^۲ در سالهای اخیر، شماری از نویسندگان مغرض، یا غافل و ناآگاه تلاش کرده‌اند که سید یزدی را منکر ولایت فقیه وانمود کنند.^۳ و یا این که نظریه دیگری را به وی نسبت دهند.^۴ در این نوشتار با نگاهی به دیدگاه‌ها و فتوای ایشان، نشان خواهیم داد که مدعیان، ذهنیات و پندارهای خود را به عنوان اندیشه‌ها و سیره وی، عرضه داشته و با برداشتهای گزینشی و سیاسی از سخنان و سیره عملی او، واقعیتها را وارونه

نشان داده‌اند. با توجه به آثار فقهی و اسناد موجود، ایشان، نه تنها به ولایت عامه فقیه باور داشته که آن را نیز اعمال کرده است.^۵

البته، سید یزدی، کتاب و یا مقاله‌ای مستقل در باره ولایت فقیه ندارد؛ اما در بابهای گوناگون فقه از نیابت، ولایت و مسائل مرتبط با آن سخن گفته است. بنا براین، برای فهم دیدگاه ایشان درباره ولایت عامه فقیه، مراجعه به کتابهای فقهی فتوایی، بویژه عروه الوثقی و حواشی ایشان بر رساله‌های بزرگان فقه، ضروری است. وی در این آثار، بر مبنای نیابت عامه، مشی کرده است. فتوای او در بابهای گوناگون فقه، بیانگر آن است که نیابت از دیدگاه ایشان به باب قضا و فتوا و توابع قضا همانند امور حسبيه، به معنای حداقلی آن، منحصر نیست، بلکه در مسائل گوناگون این نیابت مورد قبول ایشان بوده است.

در این مقال، پاره‌ای از مواردی را که ایشان به ولایت فقیه و نفوذ حکم حاکم در آن، تصریح کرده، یاد آور می‌شویم، تا ضمن شناخت شمول و گستردگی حوزه ولایت، با موارد آن نیز تا حدودی آشنا شویم. اما پیش از آن، اشاره به اصل نیابت در اندیشه سید یزدی مفید و مناسب می‌نماید.

نیابت، در اندیشه سید یزدی

نیابت، از عناصر اصلی و اختصاصی فقه شیعه در تفسیر و تحلیل ولایت فقیه است. به طور کلی، در هر نیابتی، نایب جایگزین منوب عنه بوده و از طرف او تصرف می‌کند. در حقیقت، هر اقدامی از سوی نایب، به منزله اقدام ولی اصلی است. با صرف نظر از اختلافهایی که در سعه و ضیق دایره نیابت مطرح است، در فقه شیعه، تعبیر نیابت فقها از امام زمان (ع) در کلمات فقها از روزگار شیخ مفید تا امروز، رواج داشته است. حتی، اگر ولایت در قضاوت خلاصه شود و فقیه فراتر از قضاوت، شأن و مقامی نداشته باشد، باز هم، حق قضاوت، مستند به نیابت از معصوم است. سید یزدی، در آثار فقهی و فتوایی خود، همانند صاحب جواهر، بر اساس نیابت عامه، به اظهار نظر در مسائل گوناگون پرداخته است.

از باب نمونه، در ملحقات عروه می‌نویسد:

«إذا كان صاحب الحق هو الامام - عجل الله تعالى فرجه - كميراث من لا وارث له و المنذور له (ع) و الوقف عليه و نحو ذلك، او كان هو الولي على صاحب الحق كالأوقاف التي لا متولى لها و المال المجهول مالكة و المظالم و النذور لسائر الأئمة (ع) و الأوقاف عليهم و نحو ذلك، فالمدعى في زمن الغيبة هو نائبه العام و هو الفقيه الجامع للشرائط...»

در هر جا که صاحب حق امام زمان (ع) باشد، مانند: میراث کسی که وارثی ندارد، و نذر و وقف برای امام (ع) و امثال آن و نیز در هر موردی که امام ولایت بر صاحب حق داشته باشد، مانند: اوقاف بدون متولی، اموالی که صاحبان آن مشخص نیستند و نذرها و وقفهایی که برای دیگر ائمه (ع) شده و مانند آن، در همه این موارد، مدعی در روزگار غیبت، نایب عام امام، یعنی فقیه جامع شرایط می‌باشد.

در بحث مصرف زکات، کارگزارانی را که از سوی امام معصوم، یا نایب خاص او و یا نایب عام او، در روزگار غیبت، مامور گردآوری زکات می‌شوند، یکی از گروه‌هایی می‌داند که مستحق دریافت زکات‌اند:

«و الاقوی عدم سقوط هذا السهم فی زمان الغیبه مع بسط نایب الامام فی بعض الاقطار. نعم یسقط بالنسبه الی من تصدی بنفسه لخراج زکاته و ایصالها الی نایب الامام ۷.»

قول قوی تر این است که این سهم در روزگار غیبت، با بسط نایب امام (ع) هرچند در برخی از اقطار، ساقط نمی‌شود. بله، به نسبت کسی که خودش تصدی رساندن زکات را به نایب امام بر عهده گرفته این سهم ساقط می‌شود.

بسط ید، وقتی در باره امامان به کار برده می‌شود که زمینه برای دخالت در تدبیر امور جامعه و برعهده گرفتن حکومت وجود داشته باشد. بسط ید در رابطه با فقها نیز، به همین معناست.

در رساله سوال و جواب در پاسخ به این پرسش: با مطالبه حاکم شرع، آیا دادن زکات به او واجب است، همان گونه که با مطالبه امام واجب است، یا نه؟ و بر فرض وجوب، آیا اگر مخالفت کند، صحیح است؟

می‌نویسد:

«اقوی عدم وجوب است، اگرچه احوط است خروجاً عن شبهة الخلاف، حیث ان بعضهم قال بالوجوب حتی مع عدم المطالبه، مع انه یمکن دعوی شمول عمومات ادله النیابه للمقام، اذ لایتفاوت الحال بین المقام، و بین سائر الامور العظام المحتاجه الی ولی خاص، او عام مثل اموال الغیب و الایتام ۸..»

سخنان یاد شده بیان‌گر آن است که ایشان نیابت عامه را اصلی مفروغ عنه گرفته است؛ لذا در مورد یاد شده می‌گوید: ممکن است بگوییم که ادله نیابت، شامل این جا نیز می‌شود، و بین این مورد و دیگر موارد مهمی که نیاز به ولی خاص دارد، تفاوتی نیست. به عبارت دیگر، در این جا ایشان کارها را به دو قسم تقسیم می‌کند:

الف. زکات و امور مهمه دیگری که نیاز به ولی دارد.

ب. اموری همانند اموال غُیْب و قُصَر که از آن به عنوان حسبه (به معنای حداقلی آن) یاد می‌شود.

ایشان بر این باور است که ادله نیابت هر دو مورد را شامل می‌شود.

سید در ادامه پاسخ یادشده می‌گوید: ممکن است گفته شود:

«وجوب دادن زکات به امام، از باب ولایت عامه ایشان نیست، تا ادله نیابت شامل آن شود، بلکه از باب آن است که امام (ع) همانند پیامبر اولویت بر انفس دارد.»

اگر فرض کنیم که: سید این اشکال را پذیرفته است، نتیجه آن می‌شود که ایشان، ولایت عامه پیامبر و امام را برای فقها پذیرفته؛ اما ولایت بر انفس را نپذیرفته است. و ممکن است پرداخت وجوب زکات را به امام از مصادیق دوم به شمار آوریم. این همانند سخن شیخ انصاری در مکاسب است و با اثبات ولایت و نیابت عامه در امور عامه از سوی ایشان منافاتی ندارد.^۹

در بحث خمس می‌نویسد:

«النصف من الخمس للامام (ع) امره فی زمان الغیبه راجع الی نائبه و هوالمجتهد الجامع للشرایط فلا بد من الایصال الیه او الدفع الی المستحقین باذنه.»^{۱۰}

نیمی از خمس از آن امام (ع) است و در روزگار غیبت در اختیار نائب امام، یعنی مجتهد جامع الشرایط، قرار می‌گیرد. بنا بر این، باید به او داد و یا به اذن او به مستحقان آن رساند.

در بحث طلاق زن به حکم حاکم نیز، یاد آور می‌شود که حاکم شرعی به نیابت از امام معصوم (ع) به طلاق اقدام می‌کند.^{۱۱}

براساس باور به همین اصل نیابت است که می‌گوید:

«فقیه برای برخی از کارهای ولایی می‌تواند به فردی وکالت بدهد و یا او را برای انجام آن کار برگمارد.»

نصب در فقه شکل خاصی از به حقیقت پیوستن ولایت است. مقصود آن است که مقام نصب کننده به فرد یا افرادی برای انجام اموری، سمتی را اعطا می‌کند و در اثر آن، ولایت برای او ایجاد می‌شود، به گونه‌ای که با این اعطا برای دخالت و تصدی، صلاحیت پیدا می‌کند. در این صورت بقا و دوام ولایت منصوب، به استمرار ولایت مقام نصب کننده، وابستگی دارد. سید در این باره می‌نویسد:

«کسی که از سوی مجتهد، برای تصرف در اوقاف یا اموال محجوران، وکالت داشته باشد، با فوت آن مجتهد، عزل می‌گردد، بر خلاف فردی که از سوی مجتهد، نصب شده باشد؛ مثل این که مجتهدی او را برای سرپرستی اوقاف و یا محجوران، نصب کرده باشد که در این صورت، با فوت آن مجتهد ولایت متولی و قیم، از بین نمی‌رود. ۱۲»

پس از اشاره‌ای گذرا به اصل نیابت از نگاه سید، به پاره‌ای از دیدگاه‌هایی که بیان‌گر باور وی به ولایت عامه فقیه است، اشاره می‌کنیم:

بیش‌تر فقهای شیعه، از پیشینیان و پسینیان، مسائل مربوط به ولایت فقیه و اختیارات حاکم اسلامی را در بابهای گوناگون فقه طرح کرده و نمونه‌های بسیاری از ولایت و نفوذ حکم حاکم را آورده‌اند که گستردگی دایره حکم حاکم اسلامی و فقیه جامع الشرایط را به روشنی می‌توان از آنها فهمید. ۱۳ صاحب عروه نیز همین مسیر را پیموده است و در آثار فقهی خود، در بابهای گوناگون، به روشنی از ولایت و نفوذ حکم حاکم و گستردگی دایره حکم وی، سخن به میان آورده است که در این جا، به نمونه‌هایی از دیدگاه وی اشاره می‌کنیم:

حکم حاکم شرع به ثبوت رؤیت هلال

بسیاری از فقها به ثبوت رؤیت هلال و وقوف در عرفات و منی، به حکم حاکم وفقیه جامع الشرایط فتوا داده‌اند. سید یزدی در کتاب الصوم عروه الوثقی، حکم حاکم را از جمله راه‌های ثبوت هلال ماه دانسته است. ۱۴ و در کتاب سؤال و جواب، این مسأله را با توضیح بیش‌تری آورده است:

«ثبوت هلال به چند چیز است: ... حکم حاکم شرع جامع الشرایط، چه از روی علم و رؤیت خودش حکم کند، و یا از شهادت عدلین. و اما اخبار حاکم، بدون انشاء حکم، منزله عدل واحد است که محتاج است به ضم شاهد دیگر. ۱۵»

باورمندان به حجیت حکم حاکم در رؤیت هلال، به دودسته از روایات در این باب استدلال کرده‌اند:

الف. روایاتی که اجازه این کار را به امام معصوم داده و پیروی از حکم امام را در این باب واجب و رد آن راحرام شمرده‌اند. این فقیهان بر این نظرند که این وظیفه در روزگار غیبت، به نایب عام امام، که فقیه جامع الشرایط باشد، سپرده شده است.

ب. اطلاق ادله‌ای که بر نفوذ حکم فقیه جامع الشرایط دلالت دارد، همانند مقبوله و توقیع. در مقبوله آمده است:

«من فقها را حاکم قرار دادم و کسی که حکم آنان را رد کند، ائمه معصومین (ع) را رد کرده است. »

ردّ چه در موضوعات مورد مخاصمه و چه در غیر آن، رد امام معصوم به شمار می‌آید^{۱۶}.

و در توقیع نیز آمده است: که در حوادث واقعه، به روایت گران احادیث ما، یعنی حاکمان شرع، رجوع کنید. قول و حکم آنان در مطلق حوادث، چه قضایی و چه غیر قضایی، حجت و نافذ است و باید از آن پیروی شود.

سید یزدی، در باور به حجیت حکم حاکم، با مشهور و بزرگان از فقها چون: شهید اول^{۱۷}، کاشف الغطاء^{۱۸}، صاحب مدارک^{۱۹}، محقق سبزواری^{۲۰}، شیخ انصاری، آخوند خراسانی، و همچنین استادش میرزای شیرازی بزرگ و دیگر فقیهانی که بر صراط النجاء شیخ انصاری حاشیه زده‌اند هماهنگ است^{۲۱}.

افزون بر این، سید یزدی، در این باب می‌نویسد:

«لایختص اعتبار حکم الحاکم بمقلدیه، بل هو نافذ بالنسبه الی الحاکم الاخر ایضا، اذا لم یثبت عنده خلافه^{۲۲}»

حکم حاکم به مقلدان او اختصاص ندارد، بلکه نسبت به حاکم و مجتهدان دیگر نیز نافذ است؛ یعنی پیروی از حکم او بر آنان نیز واجب است، مگر این که خلاف آن در نزد آنان ثابت شده باشد؛ زیرا ادله حجّیت و نفوذ حکم حاکم، آنان را نیز، در بر می‌گیرد.

به عبارت روشن تر، سخن امام عصر (ع) در توقیع اسحاق بن یعقوب، که حاکم را حجّت خویش قرار می‌دهد و در مقبوله عمر بن حنظله، که وجوب رجوع به حکام شرع و عدم جواز ردّ و مخالفت با آنان را بیان می‌کند، اطلاق دارد و همه مردم را ملزم به اطاعت از حکم حاکم می‌کند. همه کسانی که حجّیت حکم حاکم را پذیرفته‌اند، به عمومیت نفوذ حکم حاکم و لزوم پیروی از آن نیز فتوی داده‌اند.

آقای خویی در ذیل عبارت یادشده می‌نویسد:

«و علی تقدیره فلا یفرق فیه بین مقلدیه و مقلدی غیره حتی المجتهد الاخر و ان کان اعلم و الناس کلهم مقلدوه و لا مقلّد لهذا المجتهد الحاکم اصلاً بمقتضی اطلاق الدلیل...»^{۲۳}

اگر حجّیت قول حاکم را پذیرفتیم، در حجّیت و نفوذ آن، بین مقلدان خود او و مقلدان دیگر مراجع، تفاوتی نیست، همه وظیفه دارند، پیروی کنند، بلکه مجتهد دیگر، هر چند اعلم باشد و همه مردم مقلّد او باشند و فقیه حاکم، هیچ مقلّدی نداشته باشد، موظّف است از حاکم پیروی کند؛ زیرا دلیل اطلاق دارد.

کسانی که حکم حاکم را در رؤیت هلال حجّت دانسته‌اند، به اطلاق ادله در این باب استناد کرده‌اند، از این روی، تفاوتی بین حکم حاکم در باب قضا و غیر قضا از جمله امور سیاسی و اجتماعی نیست؛ زیرا که اطلاق ادله حجّیت حکم حاکم، همه موارد یاد شده را در بر می‌گیرد.

حکم حاکم شرع بر پرداخت زکات و...

سید کاظم یزدی، در کتاب زکات، در بسیاری از مسائل، با توجه به نیابت و ولایت عامه فقیه، فتوا داده است. به عنوان نمونه: فقها، پرداخت زکات را در زمان غیبت، به فقیه جامع الشرایط افضل و احوط دانسته‌اند، بویژه اگر آن را مطالبه کند؛ چرا که او به مصارف آن آگاه‌تر از دیگران است. ولی فتوا به عدم وجوب داده‌اند، اما در صورتی که فقیه، بنابر مصالحی، مثل لزوم صرف آن در مصارفی خاص، حکم دهد که باید زکات را در اختیار او قرار دهند،^{۲۴} صاحب عروه، در این فرض بر مقلدین آن فقیه لازم شمرده که زکات را در اختیار او قرار دهند، ولی نائینی و کاشف الغطاء، این وظیفه را بر همگان لازم شمرده‌اند، حتی گفته‌اند: غیر مقلدین نیز چنین وظیفه‌ای دارند.^{۲۵} نظیر همین مسأله در زکات فطره هم به چشم می‌خورد.^{۲۶}

صاحب جواهر، که از معتقدان به همین دیدگاه است، در پاسخ به صاحب مدارک که می‌نویسد:

«بحث از این مسأله در زمان غیبت امام معصوم (ع) مورد ندارد؛ چرا که این حکم اختصاص به زمان حضور امام (ع) دارد.»

می‌نویسد:

«این سخن درست نیست. این مسأله اختصاص به زمان حضور امام ندارد؛ زیرا ادله‌ای که بر حکومت فقیه دلالت می‌کنند، او را در زمره اولی الامر قرار می‌دهند که اطاعت از آنان واجب است.»^{۲۷}

صاحب عروه در مسأله ۱۴ زکات می‌نویسد:

«إذا قبض الفقيه الزكاة بعنوان الولاية العامة، برئت ذمة المالك و ان تلفت عنده بتفريط او بدونه. او اعطى لغير المستحق اشتباها.»

اگر فقیه، زکات را از باب ولایت عامه دریافت کرد، مالک براءت ذمه پیدا می‌کند؛ هر چند در نزد آن فقیه، با تفريط و یا بدون آن تلف شود و یا به غیر مستحق به اشتباه داده شود.

در پاره‌ای از موارد، سید یزدی، حاکم را متولی اخراج زکات می‌شمارد، مثل کسی که ولی ندارد و مرتدی که حق تصرف در اموالش را ندارد.^{۲۸} همچنین فروش زراعتی را که زکات بدان تعلق گرفته، نسبت به مقدار زکات فضولی شمرده و اجازه آن را در اختیار حاکم شرعی قرار داده است.^{۲۹}

در صورتی که حاکم، زکات را به کسی بدهد و سپس معلوم شود که غنی و بی‌نیاز بوده، حاکم ضامن نیست.^{۳۰}

شماری از فقها، بین دو صورتی که حاکم به عنوان وکالت از طرف مالک به شخص زکات بدهد، یا به عنوان ولایت، تفکیک قائل شده و او را در فرض اول ضامن شمرده‌اند.^{۳۱}

مأموران جمع‌آوری زکات، از طرف امام یا نائب او، یکی از گروه‌هایی هستند که مستحق دریافت زکات‌اند و این حکم، اختصاص به عصر حضور نداشته، بلکه در عصر غیبت نیز چنین است. در حالی که شماری از فقها، آن را مخصوص عصر حضور دانسته‌اند.^{۳۲}

در زکات، سهمی برای جلب کافران به اسلام و همراهی با مسلمانان در جهاد و نیز به مسلمانان سست ایمان برای تقویت اعتقادات‌شان و یا به خاطر جلب آنان در همراهی با مسلمانان در جهاد و دفاع، در اختیار حاکم اسلامی است. از عدم قید به روزگار حضور، استفاده می‌شود که این سهم در روزگار غیبت نیز برقرار است.^{۳۳}

«يستحب للفقير او العامل او الفقير الذي ياخذ الزكاة الدعا للمالك بل هو الاحوط بالنسبة الى الفقير الذي يقبض بالولاية العامة.»^{۳۴}

مستحب است که فقیه، عامل جمع‌آوری زکات و فقیر که آن را مصرف می‌کند، برای مالک دعا کنند، ولی این کار برای فقیهی که زکات را به عنوان ولایت عامه دریافت می‌کند، احوط است.

«يجوز دفع الزكاة الى الحاكم الشرعي بعنوان الوكالة عن المالك في الاداء، كما يجوز بعنوان الوكالة في الايصال و يجوز بعنوان انه ولي عام على الفقراء.»^{۳۵}

همان‌طور که می‌توان زکات را به عنوان وکالت در ادا و یا ایصال به فقیه داد، می‌توان به عنوان این که او «ولی عام بر فقراست» نیز در اختیار او گذاشت. البته در هر صورت، نیت زکات متفاوت می‌شود.

«وقتی حاکم شرعی زکات را از طرف ممتنع پرداخت می‌کند نیت زکات را نیز بر عهده می‌گیرد. و همین گونه است اگر زکات را از کافر بگیرد، به هنگام اخذ و یا پرداخت، نیت زکات می‌کند.»^{۳۶}

در عروه و پاره‌ای دیگر از کتابهای فقهی، این پرسش مطرح شده است: آیا حاکم شرعی می‌تواند مبلغی را به عنوان زکات قرض کند و به مصرف برساند. درمَثَل، حاکم برای دفع مفسده‌ای، نیاز به بودجه دارد و بودجه‌ای هم برای این منظور در اختیار ندارد، قرض بگیرد و بعد از حصول زکات آن را پرداخت کند.^{۳۷}

برخی از فقها جواز آن را بر ثبوت ولایت عامه فقیه متوقف ساخته و چون به چنین ولایتی قائل نبوده‌اند، در این مسأله خدشه کرده‌اند.^{۳۸}

اما سید در همین باب، در موارد بسیار، که به پاره‌ای از آنها اشاره شد، به ولایت عامه فقیه تصریح کرده و قرض و پرداخت آن را از زکات، از همین باب جایز دانسته است.

«لایجوز للفقیه و لالاحاکم الشرعی اخذ الزکاة من المالك، ثم الرد علیه المسمی بالفارسیه به دست گردان. او المصالحه بشی یسیر، او قبول شی بازید من قیمت، او نحو ذلک. فان کل هذه حیل فی تفویت حق الفقراء و کذا بالنسبه الی الخمس و المظالم و نحوهما، نعم لوکان شی علیه من الزکاة او المظالم او نحوهما مبلغ کثیر و صار فقیراً لا یمكن اداؤها و اراد ان یتوب الی الله تعالی، لایس بتفریغ ذمته باحد الوجوه المذكوره و مع ذلک اذا کان مرجوالتمكن بعد ذلک، الاولی ان یشرط علیه اداؤها بتمامها. «۳۹

جایز نیست برای فقیر و نه حاکم شرع، که با مالک، زکات را دست گردان کنند. یا آن که مصالحه کنند زکات را به چیز کمی، یا آن که از او چیزی را قبول کنند، به زیاده از قیمت آن، یا نظیر آنها؛ زیرا تمام آنها حیل و تفویت حق فقر است. و همچنین نسبت به خمس و مظالم و نحو آنها. بلی، هرگاه مبلغ بسیاری از خمس یا زکات یا مظالم و نحو آنها بر ذمه کسی باشد و فقیر گردد، به گونه‌ای که نتواند بدهی خود را اداء نماید و بخواهد توبه کند و ذمه خود را فارغ نماید، یکی از وجوه یاد شده، ضرر ندارد و با این حال، هرگاه امیدوار باشد، بهتر آن است که بر او شرط کنند هرگاه متمکن شد، تمام آن را اداء کند. ۴۰

اگر حاکم، از کسی که زکات خود را نمی‌پردازد، با اجبار زکات بگیرد، متولی نیت نیز خود اوست. ظاهر کلمات فقها این است که این زکات مجزی است و بر مالک زکات دیگری واجب نیست، هر چند از جهت سرباز زدن از پرداخت زکات، گناه کار است. ولی این مسأله خالی از اشکال نیست؛ چرا که زکات، عبادت است و نیاز به قصد قربت دارد که در این جا از سوی مالک، وجود نداشته است. ۴۱

بر فقیر، روا نیست بدون اذن حاکم، سهم خود را از کسی که زکات مال خود را نمی‌پردازد، تقاص کند. ۴۲

حاکم می‌تواند کافر را که مکلف به پرداخت زکات است، به پرداخت زکات وادارد و یا پس از فوت او، زکات را از دارایی که به جای گذارده بردارد. ۴۳

ولایت حاکم شرعی بر خمس

بی گمان در زمان حضور امامان معصوم (ع) خمس در اختیار آنان قرار می‌گیرد و زیر نظر آنان به مصرف می‌رسد، ولی در روزگار غیبت امام، با این اموال چه باید کرد؟ در اختیار چه کسی باشد و به چه مصرفی برسد؟ در این مسأله دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. سید در عروة الوثقی، احوط آن می‌داند که خمس، به فقها، پرداخت گردد.

«مرجع دریافت نصف خمس - سهم مبارک امام(ع) در عصر غیبت نائب امام، فقیه جامع‌الشرایط است. نصف دیگر را هر چند مالک می‌تواند به مصارف آن برساند؛ اما چون فقیه، به موارد مصرف آگاه‌تر است، احوط آن است آن را نیز در اختیار او قرار دهد.» ۴۴

بر همین اساس، در پاسخ این سؤال که اگر بدون اذن مجتهد، کسی سهم امام را به سادات بپردازد، مجزی است یا نه؟ با صراحت می‌گوید:

«محسوب نیست، بلکه دوباره باید به مجتهد بدهد و اگر عین آن نزد سید باقی باشد، به اذن مجتهد می‌تواند احتساب نماید، بلکه در صورت تلف هم، کفایت اجازه لاحق در بعضی صور بعید نیست و موکول به نظر مجتهد است.» ۴۵

«تاجر نمی‌تواند با مالی که خمس بدان تعلق گرفته، تجارت کند. اگر تجارت کرد نسبت به مقدار خمس معامله فضولی بوده و صحت آن به امضای حاکم بستگی دارد.» ۴۶

«لو اذن الفقیه فی النقل لم یکن علیه ضمان و لو مع وجود المستحق و کذا لو وکله فی قبضه عنه بالولایة العامة، ثم اذن فی نقله.» ۴۷

اگر فقیه انتقال خمس را از شهری به شهردیگر اجازه دهد، هر چند مستحق در آن شهر وجود داشته باشد و اتفاقاً تلف شود، مالک ضامن نیست، همچنین اگر به عنوان ولایت عامه، وکالت در قبض به او بدهد و سپس اجازه انتقال بدهد، مال اگر تلف شود مالک ضمانتی ندارد. ۴۸

ولایت حاکم شرعی بر اوقاف عامه

در بحث وقف، در موارد بسیار، از دخالت حاکم شرعی سخن به میان آمده است. سید یزدی نیز به این موضوع می‌پردازد و از جمله در موارد زیر، به روشنی از ولایت حاکم شرعی بر اوقاف عامه سخن می‌گوید:

«در صورتی که صیغه را برای وقف شرط بدانیم، در اوقاف عامه، حاکم شرع قبول آن را برعهده می‌گیرد.» ۴۹

«یکی از شرایط وقف، قبض آن است در صورتی که متولی داشته باشد، او قبض می‌کند و در نبود متولی، حاکم شرع این کار را انجام می‌دهد.» ۵۰

«اگر در وقف از طرف واقف، متولی و سرپرست تعیین نشود، سرپرستی از آن حاکم و یا به اذن حاکم خواهد بود و حتی خود واقف و یا موقوف علیهم حق ندارند.» ۵۱

«بدون تردید، واقف می‌تواند برای وقف متولی معین کند و یا این که خود، تولیت آن را بر عهده بگیرد؛ اما اگر متولی در ضمن صیغه عقد، معین نکرد، آیا تولیت آن با خود اوست و یا با کسانی است که بر آنان وقف شده و یا تولیت آن با حاکم است. افزون بر این، آیا بین وقف خاص با عام تفاوت است؟»

ایشان پس از آن که به مبانی مسأله اشاره می‌کند، می‌نویسد:

«الاقوی کونها للحاکم مطلقاً» ۵۲

«اگر واقف، دو نفر را متولی وقف کرد و شرط استقلال و یا اجتماع آن دو را باهم کرد، بر اساس آن عمل می‌شود. بنا بر اول، اگر یکی شایستگی خودش را از دست داد و یا از دنیا رفت، دومی، به طور مستقل تصرف می‌کند. اما بنا بر دوم، بر حاکم واجب است که فرد دیگری را به متولی اول ضمیمه کند.» ۵۳

«اگر واقف، متولی برای وقف معلوم کرد ولی او نپذیرفت، در این صورت، حاکم شرع متولی خواهد بود.» ۵۴

«در همه مواردی که تولیت از آن حاکم شرع است ۵۵، می‌تواند خود آن را بر عهده بگیرد و یا این که وکیل معین کند و یا این که شخصی را به عنوان متولی نصب کند.» ۵۶

«اگر واقف، دو نفر را به گونه شراکت متولی وقف قرار داده باشد، تصرف یکی از آنها بدون اذن دیگری درست نیست؛ اما اگر دونفر با هم، دست به کار نشدند، حاکم هر یک از آن دو را که سرباز زده است، وادار می‌کند.» ۵۷

ولایت حاکم شرعی بر ازدواج و طلاق

در نکاح و طلاق نیز، در موارد بسیار، حاکم شرعی ولایت دارد، تا جایی که در بحث نکاح، حاکم یکی از اولیای عقد شمرده شده است. سید یزدی در عروة الوثقی، مواردی از این ولایت را این چنین یادآور می‌شود:

«حاکم می‌تواند شخصی را که ولیّ - پدر و جدّ و وصی - ندارد، به ازدواج دیگری درآورد، مشروط بر آن که نیاز به این ازدواج باشد، یا مصلحت لازم‌المراعاتی در کار باشد.» ۵۸

«ولایت فرزند عبد، حتی اگر عبد مبعوض باشد، از آن حاکم است.» ۵۹

«اگر پدر و جدّ شخصی، کافر باشند، حاکم ولی اوست.» ۶۰

طلاق، نیز در اسلام حق طبیعی مرد است، البته در صورتی که زندگی خانوادگی و روابط زن و شوهر جریان طبیعی خود را طی نماید. در غیر این صورت، اگر مردی، نه به وظایف همسری عمل می‌کند و نه طلاق می‌دهد، بسیاری از فقها فتوا داده‌اند که حاکم اسلامی می‌تواند زن را طلاق بدهد.

سید یزدی در همه مواردی که زندگی بر زنی که شوهرش مفقود، محبوس، معسر، مستمند و نظایر آنها، دشوار باشد، بر این نظر است که طلاق به حکم حاکم واقع می‌شود. وی در این باره به نفی ضرر و حرج استدلال می‌کند و با ذکر چندین روایت نتیجه می‌گیرد که:

«با عدم اعطای نفقه از سوی زوج، اجبار او بر طلاق جایز است و اگر ممکن نباشد، به خاطر عدم حضور زوج، امام (ع) این کار را برعهده می‌گیرد و در زمان غیبت، حاکم شرعی به جای امام معصوم (ع) می‌نشیند و او را طلاق می‌دهد.» ۶۱

بالاخر از این، به نظر صاحب عروه، در چنین مواردی اگر طلاق ندادن و ابقای بر زوجیت، سبب وقوع در حرام به صورت طبیعی و یا اختیاری باشد، بهتر، بلکه لازم است طلاق، به خاطر حفظ زن از وقوع در معصیت. از این روی، می‌توان گفت که اگر تعیین مدت چند سال و جست و جو از زوج، موجب می‌شود که زن در این مدت، به معصیت بیفتد، حاکم می‌تواند به طلاق مبادرت کند. ۶۲

در ضمن، صاحب جواهر نیز، پس از نقل روایاتی در این باره، طلاق به حکم حاکم را امری مسلّم و غیر قابل تردید می‌داند. ۶۳

ولایت حاکم شرعی بر میراث انسان بدون وارث:

صاحب عروه به هنگام بحث از حق و حقوق امام معصوم (ع) می‌نویسد:

«هر کس بمیرد و هیچ وارثی نداشته باشد، ارث او، به امام (ع) در روزگار حضور و در روزگار غیبت، به نیابت از امام معصوم (ع) به حاکم شرعی، یعنی فقیه جامع شرایط می‌رسد.» ۶۴

در صراط النجاة نیز، این مسأله با عبارت زیر مورد قبول سید یزدی واقع شده است:

«هرکس بمیرد و هیچ وارثی نداشته باشد، ارث او به حاکم شرع می‌رسد از جانب امام (ع)» ۶۵

یعنی، حاکم شرع، که همان فقیه جامع الشرایط باشد، به نیابت از امام(ع) در اموال یاد شده تصرف می‌کند.

صاحب جواهر در کتاب ارث در نقد دیدگاه مخالفان و شرح مبنای مسأله یاد شده، می‌نویسد:

«نگهداری میراث یاد شده تا ظهور حضرت ولی عصر (ع) در معرض تلف قرار دادن آن مال است و نیز مایه استیلائی ستمکاران بر آن مال. اصولاً، این مطلب از خرافات است. مثل آن چه در خمس گفته شده که سهم امام (ع) به دریا افکنده می‌شود.

اینها را مذاق شریعت نمی‌پسندد. بنابراین، باید به نائب امام زمان (ع) در زمان غیبت سپرده شود، تا بر اساس مصلحت آن را به مصرف برساند. ۶۶»

ولایت حاکم شرعی بر قضا

سید در کتاب قضا، منصب و مقام قضاوت را برای فقیه جامع الشرایط منصبی از مناصب شرعی و قاضی را منصوب از سوی شارع می‌داند^{۶۷}. و حتی احتمال این که منصب قضا، حکمی از احکام شرعی؛ مثل سایر واجبات باشد، با استناد به حدیث «فأنتی قد جعلته حاکماً» رد می‌کند و بر این نظر است که منصب قضا، به اقتضای مقبوله، ولایت است و ولایت همان سلطنت بر غیر، در جان و مال و امور شخصی است و این ولایت، در قضا ثابت است.^{۶۸}

سید یزدی در ادامه بحث قضا، در باره اهمیت و جایگاه این مقام می‌نویسد:

«ثُمَّ إِنَّهُ مَنْصِبٌ جَلِيلٌ، وَمَرْتَبَةٌ عَالِيَةٌ، فَإِنَّهُ إِمَارَةٌ شَرْعِيَّةٌ وَغَضَنَ مِنْ دَوْحَةِ الرِّئَاسَةِ الْعَامَّةِ الثَّابِتَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَخِلَافَةُ عَنْهُمْ»^{۶۹}

مقام قضاوت منصبی بزرگ و مرتبه‌ای والا است. قضاوت ولایت شرعی است. منصب قضاوت شاخه‌ای است از درخت بزرگ ریاست عامه که برای نبی و ائمه، علیهم السلام، ثابت بوده و جانشینی از آن بزرگواران می‌باشد.

سید یزدی، در این باب سه نکته اساسی زیر را یاد آور شده است:

۱. حرام بودن رجوع به حاکمان جور برای حل نزاع. بر این نظر است که در این باب، تنها باید به مجتهد جامع الشرایط رجوع شود.^{۷۰}

۲. از نگاه او منصب قضاوت، که امروزه یکی از ارکان نظام و مهم‌ترین رکن قوای سه گانه حاکمیت است، تنها در اختیار فقهای جامع الشرایط و مجتهدان قرار دارد. سید بعد از ذکر آیات و روایات وارده در این مورد، می‌نویسد:

«مقتضای این روایات، عدم جواز عهده‌دار بودن غیر مجتهد برای حکم و مرافعه می‌باشد، حال فرقی نیست که این غیر مجتهد، از اهل علم باشد یا نه.» ۷۱

۳. احادیثی که برای لزوم اجتهاد قاضی به آن استناد کرده است، عمومیت دارند و ولایت عامه را نیز دربر می‌گیرند. بالاتر، موضوع بعضی از این احادیث، ولایت و حکومت است:

«جواز قضا برای غیرپیامبر (ص) و امامان معصوم (ع)، متوقف است بر اذن آنان و اخباری که دلالت دارد بر اذن آن بزرگواران، اختصاص به علما و راویان اخباری دارد که قادر به استنباط حکم شرعی باشند؛ مانند مقبوله عمر بن حنظله و توقیع بلند مرتبه امام زمان: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا فَانْهَمُ حِجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.» و خبر تحف العقول که می‌فرماید: «مجاری امور و احکام باید به دست عالمان ربانی که امین بر حلال و حرام خدا هستند باشد.» و نیز دو حدیث ابی خدیجه و مرسله رسول خدا که فرمود: «بارالها! پیامرز خلفای مرا.»

گفته شد: ای پیامبر خدا، خلفای شما کیانند؟ فرمود:

«کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.» و حدیثی که در فقه الرضوی آمده: فقها در این زمان، مانند انبیای بنی‌اسرائیل می‌باشند.» ۷۲

پس از اشاره به روایات یاد شده می‌نویسد:

«روشن است که «عالم» و «راوی» بر شخص عامی صدق نمی‌کند و عامی شایستگی ندارد که خلیفه رسول خدا باشد و مجاری امور نیز به دست او باشد و همچنین عامی به منزله پیامبران شمرده نمی‌شود.» ۷۳

از سخنان یاد شده و چگونگی استدلال سید یزدی در بحث قضا، با این که وارد بحث ولایت عامه نشده، اما بر می‌آید به ولایت فقیه به نحو عام باور دارد و روایات آن را نیز همان روایات مشهور می‌داند. همان گونه در اوایل این گفتار، بدان اشاره کردیم، سید: نیابت عامه را با اشاره به ادله نیابت، مفروغ عنه گرفته و در این جا، از همان ادله نیابت برای اثبات مقام قضا استفاده کرده است.

به نظر می‌رسد علت این که سید یزدی تنها به بحث قضا پرداخته و از بحث ولایت عامه صرف نظر کرده، این باشد که وی، در آن روزگار، تنها زمینه اجرا و پیاده شده قضا را فراهم می‌دیده است، ولی برای ولایت عامه این زمینه را فراهم نمی‌دیده است.

به عبارت دیگر، ایشان قدر مقدور از حکومت فقیه را، در آن روزگار، تنها عهده داری منصب قضا می دانسته است. اما از دیگر شاخه های ولایت عامه، تنها از آن جهت بحث نمی کند که آنها را غیر مقدور و غیر قابل دستیابی در آن روزگار می دانسته است. و به این مطلب، در برخی از سخنان خود اشاره کرده است.^{۷۴}

وی، همچنین در بحث اجتهاد و تقلید، بعد از آن که تقلید از مجتهد مجهول الحال یا غیر عادل را جایز نمی شمارد، می نویسد:

«و کذا لا ینفذ حکمه و لاتصرفاته فی الامور العامه و لا ولایه له فی الاوقاف و الوصایا و اموال الغیب و القصر». ^{۷۵}

همچنین حکم او و سایر تصرفات این مجتهد [غیر عادل یا مجهول الحال] در امور عامه نافذ نیست و برای این مجتهد ولایتی بر اوقاف و وصایا و اموال غایبان و قاصران نیز، نمی باشد.

از عبارت یاد شده نیز استفاده می شود که فقیه جامع الشرایط، هم در امور عامه و هم در امور حسبیه ولایت دارد. در نتیجه ولایت او از قضاوت فراتر است.

حکم حاکم شرعی بر اثبات مسجد جامع

فقهایی که حکم حاکم را در غیر مورد تخصص، نافذ دانسته اند، بر این باورند که با حکم حاکم، مسجد جامع به اثبات می رسد و در اثر این حکم، آثار خاص مسجد جامع، از قبیل درستی اعتکاف، مترتب می شود. این نظریه را سید یزدی و دیگر باورمندان به ولایت عامه پذیرفته اند.^{۷۶}

ولایت حاکم شرعی بر اقامه حدود و تعزیرات

اقامه حدود و اجرای تعزیرات، بر عهده حاکم اسلامی است. روشن است که اجرای حدود و تعزیرات و همچنین قصاص و دیات فراتر از باب قضاوت و فصل تنازع است. بسیاری از فقها پذیرش این موضوع را مبتنی بر قبول ولایت عامه فقیه ذکر کرده و یاد آور شده اند: کسانی که به ولایت عامه فقیه باور داشته باشند، به اجرای حدود نیز باور دارند و اگر کسی به آن باور نداشته باشد، به اجرای حدود نیز معتقد نخواهد بود؛^{۷۷} چرا که اجرای حدود نوعی ولایت و تصرف در جان، عضو، حیثیت و آزادی اشخاص است. به عنوان نمونه سید یزدی در این باره می نویسد:

«و اما الحدود فلاشک فی کون اجرائها من وظیفه الحاکم الشرعی و کذا التعزیرات». ^{۷۸}

بدون تردید، اجرای حدود و همچنین تعزیرات از وظایف حاکم شرعی است.

شیخ انصاری در صراط النجاة، که شماری از بزرگان فقها، از جمله سید یزدی بر آن حاشیه دارند، در کتاب حدود، پس از اشاره به روایتی که اجرای یک حد از حدود الهی را سودمندتر از باران چهل شبانه روز شمرد، چون سبب منع مردم از عمل نامشروع و باعث حفظ معاد و معاش خلق است، حدود سی مسأله آورده که مجری آن حاکم شرع است. حد ارتداد، حد زنا، حد لواط، حد محارب، حد کذب، حد شراب خواری و در مواردی که احتیاج به تعزیر و یا حبس باشد، همه، بر عهده حاکم شرع گذاشته شده است. ۷۹

در «دیات و قصاص» نیز، حدود چهل مسأله آمده است که اجرای همه آنها بر عهده حاکم شرع گذاشته شده است. ۸۰

در اصل اجرای حدود و بیش تر مسائل یادشده، علما و مراجعی که براین رساله حاشیه زده اند (میرزای شیرازی بزرگ، میرزای شیرازی دوم، سید محمد کاظم یزدی، آخوند خراسانی سید اسماعیل صدر، شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی و میرزا حسین خلیلی تهرانی) هماهنگ اند. و اجرای حدود و تعزیرات را در روزگار غیبت، بر عهده حاکم شرع می دانند.

بسیاری از دیگر بزرگان فقه، از جمله: شیخ مفید، شیخ طوسی، سلار دیلمی، فاضل محمد بن الحسن بن یوسف مطهر الحسنی، شهید اول، شهید دوم، صاحب مهذب، نراقی، علامه حلی، کاشف الغطاء، صاحب جواهر، صاحب کفایة الاحکام، و... ولایت بر حدود و تعزیرات را از آن حاکم شرعی و فقیه جامع الشرایط دانسته اند. ۸۱

مقصود از حاکم شرعی در موارد یاد شده در روزگار غیبت فقیه جامع الشرایط است. ۸۲ بنا بر این، صاحب عروه و بسیاری دیگر از فقها، ولایت حاکم شرعی را در غیر مورد تنازع نافذ می دانند.

ولایت حاکم شرعی در ابواب فقهی دیگر

نیابت و ولایت فقیه، اختصاصی به بابهای یاد شده ندارد، بلکه در بسیاری از بابهای دیگر نیز سید یزدی بر اساس نیابت و ولایت عامه فقیه فتوا داده است. به عنوان نمونه:

در کتاب الاجاره می نویسد:

«حاکم می‌تواند موجر و مستأجری را که عقد اجاره را جاری کرده، ولی عین و مال الاجاره را به یکدیگر تحویل نمی‌دهند، مجبور سازد که به مقتضای عقد عمل کنند. اگر یکی عامل است و دیگری ممتنع و اجبار او هم سودی ندارد، او را حبس می‌کند تا به مقتضای عقد عمل کند.» ۸۳

در کتاب الضمان می‌نویسد:

«چنانکه کسی زکات یا خمس بدهکار باشد، دیگری می‌تواند ضامن او شود، تا بدهی او را به حاکم بپردازد.» ۸۴

در کتاب وصیت می‌نویسد:

«اگر وصی در پذیرش یا ردّ عنوان وصایت، تعلّل ورزد و ورثه را بلا تکلیف گذارد، به طوری که نتوانند در اموال مورث تصرف نمایند، حاکم او را مجبور می‌کند تا وصایت را بپذیرد یا رد کند و آنان را از بلا تکلیفی برهاند.» ۸۵

در بحث قسمت و تعیین حق شرکاء و وظیفه امام نیز می‌نویسد:

«یستحب للامام ان ینصب قاسماً، لانه من المصالح العامه»

و سپس نقل می‌کند که: «قاسم» علی (ع) عبد الله بن یحیی، بوده است.

در روزگار غیبت نیز حاکم شرعی در صورت نیاز به چنین کاری اقدام می‌کند. ۸۶

در مسأله ۳ می‌نویسد:

«اجرت قسّام از بیت المال پرداخت می‌شود و اگر بیت المال نبود و یا پولی نداشت، از شرکاء اخذ و پرداخت می‌شود.» ۸۷

پس از قسمت قاسم امام (ع) و یا حاکم شرعی رضایت آن، دو شرط نیست. ۸۸

در مسأله‌ای دیگر آورده است:

«اگر یکی از دو شریک خواهان قسمت شد، بر دیگری واجب است اجابت او، با نبود ضرر. اگر نپذیرفت امام (ع) و یا حاکم شرعی او را مجبور می‌کند.» ۸۹

در مسائل دیگر این باب نیز اگر نیاز به اجبار باشد، امام و یا حاکم شرعی دخالت می‌کنند. ۹۰

در باب تقاض نیز، دخالت حاکم شرعی را در موارد بسیار لازم می‌داند. به عنوان نمونه می‌نویسد:

«يجوز للحاكم الشرعي من باب الولاية الشرعية، الاقتصاص من مال من عنده و لو في ذمته الزكاة او الخمس او المظالم مع جحوده او مماملته، اذا لم يكن اجباره على الاداء.» ۹۱

در مسأله‌ای دیگر، تقاص فقرا را از کسی که زکات بدهکار است، با اذن حاکم شرعی، جایز می‌داند. ۹۲

البته جواز تقاص در زمانی است که حاکم شرعی او را قسم نداده باشد و اگر قسم خورد دیگر تقاص جایز نیست. ۹۳

ولایت کدام حاکم

اجتهاد، عدالت و آشنایی دقیق با سیاست روز و تدبیر، از شرایط اساسی حاکم شرعی و رهبری است. از این روی، حکم حاکم جور هیچ گونه اعتباری ندارد. نه تنها مردم نباید از او اطاعت کنند، که وظیفه دارند با مراعات مراتب امر به معروف و نهی از منکر، او را از حکومت ساقط کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند؛ زیرا که اطاعت از دستورات و حفظ و بقای او نقض غرض است. ۹۴

در بسیاری از مسائل فقهی، از عدالت سخن به میان آمده است؛ مثلاً برای امام جماعت بودن، شهادت و گواهی در دادگاه، قضاوت و داوری و مرجعیت تقلید، عدالت شرط است.

آیا برای رهبری مردم عدالت به این معنی کافی است؟ اگر فقیهی از نظر تقوا در سطح حد اقل لازم برای امام جماعت قرار دارد، می‌تواند مرجعیت و رهبری پیدا کند و به عنوان ولی امر شناخته شود؟ بسیاری از فقها از جمله سید یزدی به این پرسش پاسخ منفی داده‌اند. ایشان افزون بر عدالت، شرط دیگری را برای زعامت دینی و مرجعیت اضافه می‌کند:

«به دنیا روی نکرده باشد، و در جست و جوی کسب آن نباشد، و برای به دست آوردن دنیا جدّ و جهد نکند؛ چون در روایت است که: من کان من الفقهاء صائناً لنفسه...» ۹۵

در این جا ایشان بین دنیا طلبی حلال و دنیا طلبی حرام، فرقی نگذاشته و حتی دنیا طلبی از راه حلال و ریاست خواهی از راه مشروع را هم با جواز تقلید، ناسازگار دانسته، و چنین کسی را برای زعامت، غیر لایق تلقی کرده است.

فقهایی که بر عروه حاشیه دارند، با متن همراهی کرده و این شرط را لازم دانسته‌اند.

سید در بحث زکات نیز چنین فتوا می‌دهد:

«اگر فردی زکات را به حاکم شرع بدهد، و او برای تحصیل ریاست، زکات را بین فقرا تقسیم کند، مجزی نیست، و حاکم نسبت به آن مال ضامن است، هر چند مال را به فقرا داده باشد.»^{۹۶}

در متون فقهی پیش از صاحب عروه نیز، این شرط مورد توجه بوده است.^{۹۷}

شرط اعلیت در رهبر

آیا در رهبری، افزون بر فقاقت و اجتهاد، لازم است از نظر علمی از همه برتر باشد، به عبارت دیگر، اعلم از دیگران باشد؟ صاحب عروه این مسأله را در دو مرحله مطرح کرده است:

الف. اعلیت در امور حسبه

در اصطلاح فقه، از برخی وظایف حاکم اسلامی، به امور حسبه تعبیر می‌شود. کارهایی که نباید بر زمین مانده و بدون پی گیری رها شوند و در عین حال، شخص خاصی برای انجام آنها تعیین نشده است. به عنوان نمونه، اگر فردی از دنیا برود و برای کودکان خردسال خود سرپرستی قرار نداده باشد، و نیز به کسی برای رسیدگی به آنان وصیت نکرده باشد، و از طرفی به فروش و تصرف در اموال این فرزندان نیاز باشد، به گونه‌ای که اقدام نکردن، به تضییع حقوق ایتام می‌انجامد، به ناچار حاکم اسلامی، برای جلوگیری از خسارت و زیان آنان، دخالت و برابر مصلحت ایشان اقدام می‌نماید.

در چنین مواردی، با امکان تصدی فقیه، دیگران اجازه دخالت در اموال ایتام و یا موقوفات بدون متولی و مانند آن را ندارند.

سید یزدی، در بحث اجتهاد و تقلید درمسأله ۶۸ در این باره می‌نویسد:

«لایعتبر الاعلمیه فی ما امره راجع الی المجتهد الا فی التقليد و اما الولایه علی الایتام و المجانین و الاوقاف الی لامتولی لها، و الوصایا الی لاوصی لها و نحو ذلک، فلا یعتبر الاعلمیه.»^{۹۸}

از اموری که به مجتهد مربوط می‌شود، فقط برای تقلید، اعلیت، شرط است؛ ولی در ولایت مجتهد بر ایتام، مجانین، اوقاف بدون متولی، وصایای بدون وصی و مانند آن اعلیت شرط نیست.

فقه‌های قرن اخیر، عموماً این فتوا را پذیرفته و بدون نقد و اعتراض، از آن گذشته‌اند. ۹۹

ب. اعلیت در رهبری

هر چند حکومت و اداره جامعه نیز، در معنای گسترده آن، از امور حسبه به شمار می‌آید و بر این اساس، برای تصدی آن باید اجتهاد و فقاقت کافی باشد، ولی ادله خاصی که شرایط رهبری را بیان می‌کند و همچنین حساسیت موضوع اقتضا دارد که بیش‌تر از این در این مسأله درنگ شود.

سید پیش از بحث درباره اعلیت، اشاره‌ای به معنای اعلیت مفید و مناسب می‌نماید.

مفهوم اعلیت: اعلم به چه کسی اطلاق می‌شود. برای اعلیت، بر خور داری از چه ویژگی‌هایی لازم است و رهبر جامعه از چه نظر باید اعلم باشد؟ با توجه به روایات، اعلم به کسی گفته می‌شود که در فهم دین و قوانین شریعت برتر از دیگران باشد.

سید یزدی، در بحث اجتهاد و تقلید، اعلیت را به آشنایی بیش‌تر با قواعد و مدارک فقهی مسأله و اطلاع به اشباه و نظایر مسأله و آگاهی کامل‌تر به روایات و درک بهتر آن تفسیر کرده است. ۱۰۰ ولی بدون تردید، اعلیت در فقیه‌ی که می‌خواهد رهبری و ولایت جامعه را بر عهده بگیرد، معنی و مفهومی دیگر خواهد داشت. تنها آشنایی با قواعد و مدارک فقهی و... کافی نیست؛ زیرا در رهبری، افزون بر آگاهی عمیق و اجتهادی از قوانین، احاطه بر مسائل سیاسی داخلی و خارجی، ترفندها و دشمنیها و شناخت دوست و دشمن، تشخیص درست مصالح و مفاسد رویدادها و مسائل مربوط به عزت و استقلال کشور و در کل، آگاه‌ترین فرد درباره دستورات خدا درباره زمامداری و حکومت است؛ از این روی، می‌توان گفت که شرط اعلیت در رهبری دارای دو بعد است:

الف. اعلیت در فهم دین.

ب. اعلیت در تشخیص موضوعات و شناخت حوادث.

در روایات و فتاوی فقه‌ها نیز، به این شرط اشاره شده است از باب نمونه علی (ع) می‌فرماید:

«انَّ احقَّ الناس بهذا الامر عليه اقواهم عليه واعلمهم بامر الله فيه، فان شغب شاغب استعتب فان ابى، قوتل» ۱۰۱

شایسته ترین فرد برای حکومت، کسی است که درباره اداره امر امت، توانا تر و نیز داناترین مردم از دستورات خدا درباره زمامداری و حکومت باشد. اگر شخصی فتنه انگیزی کند او را به بازگشت به حق دعوت کند و اگر نپذیرفت با او به جنگ بپردازد.

واژه «اقوی» بر کسی صادق است که همه شایستگیهای جسمی و روحی را داشته باشد؛ یعنی افزون بر نیروی بدنی در بینش سیاسی مدیریت عاقبت اندیشی از دیگران برتر باشد.

جمله: «اعلم بامر الله» بر کسی صادق است که از دستورات خدا در باره حکومت و اداره امت آگاه تر باشد.

در فقه نیز، فقها در باب ولایت بر بصیرت تاکید کرده‌اند. از باب نمونه، اگر در باب زکات در روزگار غیبت فقیه را شایسته گرد آوری و مصرف زکات دانسته‌اند، به این دلیل استناد کرده‌اند که او به موارد مصرف آن، ابصر است؛ یعنی چون نیازهای جامعه را بهتر می‌شناسد، به شکل بهتر و مفید تری از این بودجه عمومی استفاده نموده و در بهترین موارد و لازم ترین امور آن را هزینه می‌کند. ۱۰۲

امام خمینی، نیز در این باره می‌گوید:

«اگر یک فرد، اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی، فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام امور جامعه را به عهده گیرد.» ۱۰۳

بنابه سخنان بالا، حاکم اسلامی باید در مسائل حکومتی و تشخیص مصلحت مجتهد باشد و اجتهاد در احکام برای احراز این مقام کافی نیست.

صلاحیت علمی و اخلاقی شرط لازم، نه کافی

در رهبری جامعه اسلامی، اجتهاد و عدالت دو شرط بنیادین شمرده می‌شوند، ولی این به معنای نادیده گرفتن شرایط لازم دیگر نیست.

برخی پنداشته‌اند که فقاها و ولایت، تفکیک ناپذیرند و در نتیجه، هر که از نظر علمی به مرتبه فقاها رسید، به عنوان زمامدار و ولی امر مسلمانان، می‌تواند مطرح باشد. این پندار از آن جا ناشی شده که از یک سو جایگاه و

نقش رهبری اجتماعی، مورد غفلت قرار گرفته و از سوی دیگر، به روایاتی که در متون اسلامی شرایط رهبری را تبیین کرده‌اند، توجه نشده است.

استاد شهید مرتضی مطهری، در این باره می‌نویسد:

«مطلبی که مسخره است و از بی خبری مردم حکایت می‌کند، این است که هر کس مدتی فقه و اصول خواند و اطلاعات محدودی در این زمینه کسب کرد و رساله‌ای نوشت، فوراً مریدها می‌نویسند: رهبر عالی قدر مذهب تشیع. به همین دلیل، مسأله مرجع به جای رهبر، یکی از اساسی‌ترین مشکلات جهان شیعه است. نیروهای شیعه را همین نقطه جمود، جامد کرده که جامعه ما که مراجع را، که حد اکثر صلاح آنها، صلاحیت در ابلاغ فقه است، به جای رهبر می‌گیرند...» ۱۰۴

قدما و متأخرین از فقها، ولایت را شایسته فقیهی می‌دانند که دارای رأی، عقل و فضل باشد. به عنوان نمونه شیخ مفید می‌نویسد:

«كان لفقهاء اهل الحق العدول من ذوى الراى والعقل و الفضل ان يتولوا ما تولاه السلطان.» ۱۰۵

مقصود از عقل در این جا این است که رهبر جامعه باید از عقل و تدبیر لازم برای اداره جامعه برخوردار باشد و از چنان هوش سرشاری بهره مند باشد که توان حل معضلات کشور را داشته باشد.

سید یزدی نیز می‌نویسد:

«لابد للرياسة من كياسة و سياسة، و متانة و وزانة، و ديانة و امانة، و وقار من غير استكبار، و سكينه من غير استنكار، و هيبة فى لين، و منعه فى تمكين، و بصيرة بالامور ليوقعها مواقعها، و خيره بالمطالب ليضعها مواضعها و معرفه بطبقات ليعطى كلا حقه، و ملاحظه جلال الله و هيبة و كبرائه و عظمته، فان كتابه لا يغادر كبره و لا صغيره الا احصاها، و المقصد الاقصى و الغايه القصوى مراقبته تعالى فى جميع الحالات و سائر الاوقات فى كافة الحركات و السكناات.» ۱۰۶

برای ریاست و رهبری مردم ویژگیهای زیر ضروری است:

کیاست و زیرکی، سیاست و تدبیر، متانت و سنگینی، دیانت و امانت، وقاری که از تکبر به دور باشد، آرامش خاطر، مهابت و صلابت در عین نرمی و امتناع و خودداری در عین تمکین، بصیرت به امور تا هرچیزی را در جایگاه شایسته خود قرار دهد. آگاهی به گزینش مطالب و اندیشه‌ها، تا بتواند از بین آنها بهترین‌ها را گزینش کند. و شناخت طبقات گوناگون مردم تا حق هر کس را به خوبی و عادلانه ادا کند و ملاحظه جلال الهی و هیبت و کبریایی

و عظمت او، که همه اعمال آدمی، چه کوچک و بزرگ، در دیوان او ضبط می‌شود و بزرگ ترین مقصد و مقصود آدمی آن است که در همه حالات و اوقات و در تمامی حرکات و سکانات خویش، خدای متعالی را در نظر داشته باشد.

سید، در سخنان یادشده، چهارده ویژگی را برای ریاست بر مردم و رهبری آنان لازم دانسته است.

سیره عملی علمای شیعه نیز، در انتخاب زعیم حوزه و پیشوای شیعیان نیز چنین بوده است. آنان، تنها به اعلیت در فقه بسنده نمی‌کردند. به عنوان نمونه، پس از ارتحال شیخ انصاری، همه بزرگان حوزه در مراجعه به نجم آبادی و زعامت او اتفاق نظر داشتند، ولی او در پاسخ میرزای شیرازی گفت:

«به خدا سوگند این کار بر من حرام است، و نتیجه ورود من بدان جز افساد، چیز دیگری نیست. زعامت دینی، نیاز مند فردی جامع الشرایط، عاقل، سیاستمدار، آشنا به امور و جریانها و کامل النفس می‌باشد.» ۱۰۷

و چون در میان شاگردان شیخ انصاری، میرزای شیرازی دارای چنین امتیازاتی بود بزرگان حوزه او را برای این مقام بر گزیدند.

این جریان و مانند آن که در تاریخ تشیع نیز فراوان است، نشان می‌دهد که عالمان بزرگ، حتی در انتخاب مرجع تقلید نیز، به عقل و سیاست و آشنایی به مسائل، به عنوان شرایط اصلی و مهم توجه داشته‌اند.

نتیجه

از آن چه آوردیم، روشن شد که سید یزدی، به اندیشه نیابت عامه فقیه باور داشته و این اندیشه را در بابهای گوناگون فقه باز تاب داده است. عروة الوثقی و رساله سؤال و جواب و همچنین حاشیه‌های ایشان بر برخی از رساله‌های مراجع پیش از خود، آکنده است از ارجاع به حاکم شرع و فقیه جامع الشرایط. از فتوای ایشان در بابهای گوناگون فقه می‌توان دریافت که اصل نیابت و ولایت عامه فقیه در نزد او، اصلی مفروغ عنه بوده است. اختیارات گسترده‌ای که در سرتاسر فقه، به حاکم شرعی و فقیه جامع الشرایط می‌دهد، نشان از آن دارد که ایشان اختیارات حاکم و فقیه را بسیار فراتر از فتوا، قضا و امور حسبيه به معنای حداقلی آن می‌داند. به نظر ایشان، حاکم شرعی و فقیه جامع الشرایط، حکم به رؤیت هلال می‌دهد، مقام قضا را عهده دار می‌شود، حدود و تعزیرات را بر پا می‌دارد، امور سفیهان، قاصران و موقوفات را بر عهده می‌گیرد.

و نیز برابر نظر وی، قبض فقیه قبض امام معصوم است؛ از این روی، اموالی که در زمان امام معصوم تصرف در آنها، شأن مقام امامت بود، در روزگار غیبت، زمام آن به دست حاکم و نایب عام امام است. مرحوم سید در چندین مورد تصریح کرده که فقیه این اموال را به عنوان ولایت عامه گرفته و هزینه می‌کند.

نکته مهم و مورد توجه این که سید، برای رهبر مردم صفات و ویژگیهای زیادی را لازم می‌داند که به پاره‌ای از آنها اشاره شد، اما علمیت را لازم نمی‌داند، چرا که سید تنها در تقلید که رجوع به کارشناس است، علمیت را شرط می‌داند و در قضاوت نیز، علمیت قاضی را نسبت به علمای شهر، مطابق احتیاط می‌شمارد؛ اما در غیر این دو مورد، فقاقت را کافی می‌داند.

مراجع

منابع

- اقامه الحدود فی هذه الاعصار، سید محمد باقر شفتی، موسسه بوستان کتاب، قم ۱۳۸۵ ش.

- امامت و رهبری، مرتضی مطهری، صدرا.

- اندیشه سیاسی آخوند خراسانی، محسن کدیور، مجله آفتاب، ش ۳۱.

- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدار گرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، موسی نجفی، بی نا، ۱۳۶۹ ش.

- اندیشه‌های سیاسی محقق نراقی، محمد صادق مزینانی، دبیر خانه مجلس خبرگان، کنگره بزرگداشت نراقی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.

- آیت الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی پرچمدار عرصه جهاد و اجتهاد، علی ابوالحسنی، ستاد بزرگداشت آیه الله آقا سید محمد کاظم یزدی، یزد، ۱۴۱۷.

- برگی از تاریخ معاصر، حیات الاسلام فی احوال آیه الملك العلام، آقا نجفی قوچانی، به تصحیح ر. ع. شاکری، هفت، تهران ۱۳۷۸ ش.

- بلغه الفقیه، سید محمد تقی آل بحر العلوم، منشورات مکتبه الصادق، چاپ چهارم، تهران ۱۴۰۳ ق.

- تحریم تنباکو، تیموری، ابراهیم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران بی تا.

- تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، عبدالهادی حائری، امیر کبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۴ ش.

- تقابل و تعامل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی در جریان انقلاب مشروطه، محسن بهشتی سرشت و حسین حاتمی، مجله: نشریه علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، بهار ۱۳۸۷، شماره ۷۱.
- ثریا، قاهره، سال دوم ش ۱۳، دهم شوال ۱۳۱۷ ق.
- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت ۱۹۸۱ م.
- الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، شیخ یوسف بحرانی، دار الاضواء، بیروت ۱۴۱۰ ق.
- الدروس الشرعیه، شهید اول، شیخ شمس الدین محمد بن مکی عاملی، موسسه نشر اسلامی، چ اول، قم ۱۴۱۲ ق.
- رساله سؤال و جواب، سید محمد کاظم یزدی، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵.
- الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، کتاب الجهاد، مکتب الاعلام الاسلامی ج دوم، ۱۳۶۵.
- ریاض المسائل، سیدعلی طباطبایی، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، چاپ اول، قم ۱۴۱۲ ق.
- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
- صراط النجاء، رساله عملیه شیخ اعظم انصاری، با حواشی هفت تن از علمای بزرگ، کنگره جهانی بزرگداشت دویستمین سالگرد تولد شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- طبقات اعلام الشیعه، الکرام البرره، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دار المرتضی، چاپ دوم، مشهد ۱۴۰۴ ق.
- عروۃ الوثقی مع تعلیقات عدّه من الفقهاء العظام، سید محمد کاظم یزدی، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، چ اول، قم ۱۴۲۰ ق.
- عروۃ الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، چاپ اول، نجف اشرف.
- علمای مجاهد، محمد حسن رجبی، مرکز انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۲ ش.
- غایه القصوى فی ترجمه العروۃ الوثقی، ترجمه شیخ عباس قمی، به کوشش و تصحیح علیرضا اسد اللهی فرد، دو جلد در یک مجلد، صبح پیروزی، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ش.
- الفتاوی الواضحه، شهید صدر، بیروت، دار التعارف. بی تا.
- قرارداد رژی، کربلایی، احمد، انتشارات مبارزان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱ ش.

- القواعد و الفوائد فى الفقه و الاصول والعربيه، شهيد اول، مكتبه المفيد، ايران، قم.
- الكافى فى الفقه، ابى الصلاح حلى، تحقيق رضا استادى، بوستان كتاب، چ اول، قم ۱۳۸۷ ش.
- كتاب الخمس، حاج آقا رضا همدانى، چاپ قديم، بى تا، بى نا.
- كتاب السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، ابن ادریس حلی، تصحيح و نشر دفتر انتشارات اسلامى، قم ۱۴۱۱ ق.
- كتاب المكاسب، الشيخ الاعظم الشيخ مرتضى الانصارى، الامانه العامه للموتمر العالمى بمناسبه الذكرى المئويه الثانيه لميلاد الشيخ الاعظم الانصارى، تحقيق، مجمع الفكر الاسلامى چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- كشف الغطاء عن مبهمات شريعه الغراء، محمدجعفر كاشف الغطاء، مهدوى، اصفهان، بى تا.
- كفايه الاحكام، سبزوارى، مهدوى، اصفهان، بى تا.
- مجله آفاق العربيه، سال سوم، شماره ۱۰، عراق، ۱۹۷۸ م.
- مجمع الفائده و البرهان، شيخ احمد اردبيلى، تحقيق حاج آقا مجتبى عراقى، على پناه اشتهااردى و حاج آقا حسين يزدى، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامه شيخ شهيد، فضل الله نورى، محمد ترکمان، ج ۱ و ۲، مؤسسه خدمات فرهنگى رسا، ۱۳۶۲ ش.
- محمد کاظم اليزدى سيرته و اضواء على مرجعيته و مواقفه و وثائقه السياسيه، كامل سلمان جبورى، ذوى القربى، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
- مختلف الشيعة فى احكام الشريعه، علامه حلى، مكتبه نينوى الحديثه، تهران، بى تا.
- مدارك الاحكام فى شرح شرايع الاسلام، محمد بن على موسى عاملى، محمد بن على، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، سال ۱۴۱۰ ق
- المراسم العلويه، ابى يعلى حمزه بن عبد العزيز ملقب به سالار، مندرج در سلسله الينابيع الفقهيه، على اصغر مرواريد، مؤسسه الفقه الشيعه و الدار الاسلاميه چاپ اول، بيروت ۱۴۱۰.
- مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، شهيد دوم، زين الدين على العاملى، مؤسسه المعارف الاسلاميه، چاپ اول، قم ۱۴۱۹ ق.

- مستند الشیعه فی احکام الشریعه، احمد بن محمد بن مهدی نراقی، مؤسسه آل البيت فی احیاء التراث، چاپ اول، مشهد ۱۴۱۹ ق.

- مستند العروة الوثقی، کتاب الصوم، سید ابوالقاسم موسوی خویی، سیدمرتضی بروجردی، بی تا، بی نا.

- مصباح الفقیه، حاج آقا رضا همدانی، کتاب الخمس، چاپ سنگی، بی تا، بی نا.

- مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، سید محمد جواد حسینی عاملی، تحقیق و تعلیق: محمد باقر خالصی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹.

- مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، سید محمد جواد حسینی عاملی، مؤسسه آل البيت، سنگی، بی تا.

- المقنعه، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، شیخ مفید، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۰ ق.

- مکاسب شیخ انصاری، تحقیق و تعلیق سید محمد کلانتر، منشورات مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۰.

- مکاسب و البیع، شیخ محمد تقی آملی، ج ۲/۳۳۸۳۳۶. تقریر درس آیت الله نائینی، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- ملحقات عروة الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مکتبه الداوری، قم، بی تا.

- مهذب البارع، احمد بن محمد ابن فهد حلّی، تحقیق حاج آقا مجتبی عراقی، مؤسسه نشر اسلامی، قم ۱۴۱۲ ق.

- نجات العباد فی يوم المعاد، محمد حسن نجفی، با حاشیه شیخ انصاری و سید محمد کاظم یزدی، چاپ بمبئی.

- ولایت فقیه، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.

پی نوشتها:

۱. تشیع و مشروطیت، عبدالهادی حائری ۱۱۶.

۲. همان، عبد الهادی حائری / ۳۲۸۳۲۷ ۱۶۵ ۱۶۱ ۱۶۰ ۱۱۶ ۱۱۳. آقای عبد الهادی حائری، به پیروی از جریان روشنفکری غرب گرا، هر جا نامی از این عالم مجاهد برده، از او به عنوان: شخصیتی منزوی، به دور از سیاست و طرفدار استبداد یاد کرده است.

۳ اندیشه سیاسی آخوند خراسانی، محسن کدیور/۲۴۰.

۴. رک: مقاله: تقابل و تعامل آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی در جریان انقلاب مشروطه، محسن بهشتی سرشت و حسین حاتمی. در این مقاله آمده است که سید یزدی نماینده اندیشه سیاسی سنتی شیعه است که بدون توجه به شکل حکومت، سلطان مسلمان ذی شوکت رادر صورتی که حافظ کیان جامعه اسلامی و بیضه اسلام باشد و به علما احترام بگذارد، به رسمیت می‌شناسد.

۵. که این مقوله را در مقاله‌ای دیگری خواهیم گرفت.

۶. ملحقات عروه، ج ۳/۱۱۸.

۷. عروه الوثقی، ج ۴/۱۱۱.

۸. رساله سؤال و جواب، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی/۸۸.

۹. حاکمیت در اسلام، آیت الله سیدمحمد مهدی خلخالی/۳۳۴۳۳۳.

۱۰. عروه الوثقی، ج ۴/۳۰۸.

۱۱. ملحقات عروه، ج ۲/۷۶۷۵.

۱۲. همان، ج ۴/۱۱.

۱۳. صاحب جواهر در چند جای جواهر، از جمله: ج ۱۵/۴۲۲؛ ج ۲۱/۳۹۵؛ ج ۴۲/۳۳۴. به این مسأله اشاره کرده است. وی در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، پس از آن که روایات مربوط به ولایت فقیه را می‌آورد می‌نویسد:

«فقها ولایت فقیه را اصلی مسلم و مفروغ عنه گرفته‌اند از این روی، فَاَنْ کُتِبَ لَهُمْ مِمْلُوْهُ بِالرَّجُوْعِ اِلَى الْحَاکِمِ. المراد به نائب الغیبه فی سایر المواضع، ج ۲۱/۳۹۱، سید محمد بحر العلوم و حاج آقا رضا همدانی سخن وی را تأیید کرده‌اند.»

بلغه الفقیه، ج ۳/۲۲۳۲۲۱؛

مصباح الفقیه، کتاب الخمس/۱۶۱۱۶۰.

حاج آقا رضا همدانی در توضیح و تفسیر توقیع اسحاق بن یعقوب:

«و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجّتی علیکم و انا حجّته الله»

«با تأمل و دقت در روایت بالا که عمده دلیل نصب فقها در عصر غیبت است، روشن می‌شود: فقیهی که روایات ائمه (ع) را اخذ و هضم کرده است در مقام و جایگاه ایشان قرار گرفته است، تا شیعیان در مواردی که باید به امام (ع) مراجعه کنند به او رجوع کنند و در دوران غیبت، متحیر نباشند [و پس از ذکر متن حدیث با چندین سند می‌نویسد:] حضرت با این توقیع خواسته که حجّت را بر شیعیان تمام کرده تا هیچ کس به بهانه غیبت، از دستورات الهی سرپیچی نکند. این روایت درصدد بیان حجیت فتوا و روایت فقها نیست؛ زیرا این غرض باجمله: «فانهم حجّتی علیکم» تناسبی ندارد. افزون براین اعتبار فتوای فقها موجب آن نمی‌شود که آنان در حوادث واقعی که همان حوادث و مسائل جزئی است که اتفاق می‌افتد و امام باید در آن دخالت داشته و نظر دهد، مرجع و پناه شیعه باشند.»

به هر حال در نیابت فقیه جامع الشرایط در این گونه موارد نباید تردید داشت. زیرا تتبع و جستجو در کلمات فقها نشان می‌دهد که نیابت فقیه از امور مسلم در ابواب گوناگون فقه در نظر آنان بوده، تا جائی که شماری از فقها در عموم نیابت و ولایت فقیه نسبت به این گونه موارد به اجماع استناد کرده‌اند. مصباح الفقیه، کتاب الخمس/۱۶۱۱۶۰.

۱۴. عروۃ الوثقی، ج ۳/۶۲۹.

۱۵. سؤال و جواب/۱۲۰؛ در حاشیه صراط النجاة نیز همین دیدگاه را پذیرفته است/۱۹۳.

۱۶. جواهر الکلام، ج ۱۶/۳۵۹.

۱۷. الدروس الشرعیه، ج ۱/۲۸۶؛ چاپ قدیم/۷۷.

۱۸. کشف الغطاء/۳۲۵.

۱۹. مدارک الاحکام/۳۷۰.

۲۰. کفایة الاحکام، محقق سبزواری/۵۲.

۲۱. صراط النجاة، شیخ انصاری، با حاشیه هفت تن از مراجع از جمله میرزای شیرازی اول و میرزای شیرازی دوم و آخوند خراسانی و... /۱۹۳.

۲۲. همان.

۲۳. مستند عروۃ الوثقی، کتاب الصوم، ج ۲/۱۱۴.

۲۴. العروۃ الوثقی، ج ۴/۱۳۹.

٢٥. العروة الوثقى، ج ٤/١٣٩١٣٨.

٢٦. همان مدرک/٢٢٦. و الافضل بل الاحوط ايضا دفعها الى الفقيه الجامع للشرائط و خصوصا مع طلبه لها.

٢٧. جواهر الكلام، ج ١٥/٤٢٢٤٢١؛ ج ١٦/١٧٨ و ٣٥٧.

٢٨. عروة الوثقى، ج ٤/٤٥٤٤.

٢٩. همان/٨٣٨٢.

٣٠. همان/١٠٨.

٣١. همان.

٣٢. همان/١١١١٠.

٣٣. همان، ج ٤/١١١.

٣٤. همان، ج ٤/١٤٦.

٣٥. همان/١٥٦.

٣٦. همان، ج ٤/١٥٧.

٣٧. همان/١٨٠١٧٩.

٣٨. همان/١٨٠١٧٩.

٣٩. همان، ج ٤/١٨٤١٨٣.

٤٠. غايه القصوى، ج ٢/٢٣٨.

٤١. عروة الوثقى، ج ٤/١٩٨.

٤٢. همان/١٨٧.

٤٣. همان/ص ١٩٢.

٤٤. همان/٣٠٩٣٠٨.

٤٥. رساله سؤال و جواب/١٤٧.

٤٦. همان/٢٩٧٢٩٦.

٤٧. عروة الوثقى، ج ٣١٠/٤

٤٨. همان، ج ٣/٦٨٣، كتاب الاعتكاف، مسأله ٢٤ و حواشى آن.

٤٩. ملحقات عروة الوثقى، ج ٢/١٨٦١٨٥.

٥٠. همان/١٩٠.

٥١. همان/١٩١.

٥٢. همان/٢٢٧.

٥٣. همان/٢٢٨.

٥٤. همان/٢٢٩٢٢٨.

٥٥. همان/٢٢٨.

٥٦. همان/٢٢٩.

٥٧. همان/٢٣٠.

٥٨. العروة الوثقى، ج ٥/٦٣٢

٥٩. همان/٦٣٣.

٦٠. همان/٦٤٤.

٦١. عروة الوثقى، ملحقات، ج ٢/٧٥ مسأله ٣٣.

٦٢. عروة الوثقى، ملحقات، ج ٢/٧٦٧٥.

٦٣. جواهر الكلام، ج ٣٢/٢٩١٢٩٠.

٦٤. ملحقات عروة الوثقى، ج ٣/١١٨.

۶۵. صراط النجاة، ص ۲۹۹.

۶۶. جواهر الكلام، ج ۳۹/۲۶۳.

۶۷. ملحقات عروة الوثقى، ج ۳/۵.

۶۸. همان/۲.

۶۹. همان.

۷۰. تكملة عروة الوثقى، ج ۳/۹.

۷۱. همان/۷.

۷۲. همان/۷۶، عین عبارت ایشان در این باره به شرح زیر است:

«فیتوقف جوازه من غیرهم علی الاذن منهم و الاخبار الداله علی الاذن مختصه بالعلماء و رواه الاخبار الظاهره فی القادر علی استنباط الحكم منها كمقبولة عمر بن حنظله: انظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا و نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حكما...» و التوقيع الرفيع: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم» و خبر تحف العقول: «مجارى الامور و الاحكام على ايدى العلماء بالله الامناء على حاله و حرامه» و خبر ابى خديجه: «انظروا الى رجل منكم يعلم شيا من قضايانا فاجعلوه بينكم فاني قد جعلته قاضيا فتحاكموا اليه» و خبره الاخر: اجعلوا بينكم رجلا ممن عرف حالنا و حرامنا فاني قد جعلته قاضيا» و المرسل: «اللهم ارحم خلفاي، قيل يا رسول الله من خلفائك؟ قال: الذين ياتون من بعدى و يروون حديثي و ستي» و المروى فى الفقه الرضوى (ع): «منزله الفقيه فى هذا الوقت كمنزلة الانبياء فى بنى اسرائيل» الى غير ذلك.

۷۳. همان.

۷۴. عروة الوثقى، ج ۴/۱۱۱. ایشان در بحث اصناف مستحقین زکات در سهم کار گزاران می نویسد:

«و الاقوى سقوط هذا القسم فى زمان الغيبه مع بسط يد نائب الامام (ع) فى بعض الاقطار.

۷۵. همان/۶۰.

۷۶. همان، ج ۳/۶۸۳، کتاب الاعتكاف، مسأله ۲۴ و حواشی آن.

٧٧. المكاسب و البيع، شيخ محمد تقى آملی، ج ٢/٣٣٨٣٣٦. تقرير درس آیت الله نائینی، موسسه نشر اسلامي، وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

٧٨. عروۃ الوثقی، ملحقات، ج ٣/٢١٨.

٧٩. صراط النجاة/٣١٧٣١١.

٨٠. همان، ٣٢٣٣١٧.

٨١. المقنعه/٨١٠.

«فاما اقامة الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنسوب من قبل الله تعالى و هم ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام ومن نصبوه لذلك من الأمراء و الحكام وقد فوضوا النظر فيه الى فقها شيعتهم مع الامكان...»

النهايه، شيخ طوسی/٣٠٠؛

المراسم العلويه مندرج در سلسله البنایع الفقهيه، ج ٩/٣٧

و نیز در: الجوامع الفقهيه/٦٦١:

«قد فوضوا عليهم السلام الى الفقهاء اقامة الحدود والاحكام بين الناس...» عوائد الايام/١٩٥؛ الدروس/١٦٥، چاپ قديم.

«والحدود والتعزيرات الى الامام و نائبه ولو عموماً فيجوز في حال الغيبة للفقيه الموصوف بما ياتي في القضاء اقامتها مع المكنه و يجب على العامة ثقويته و منع المتغلب عليه مع الامكان.» شهيد الروضة البهيه، ج ١/٢٢٥ می نویسد:

«يجوز للفقهاء حال الغيبة اقامه الحدود مع الامن من الضّرر على انفسهم وغيرهم من المؤمنين.»

مهذب البارع، احمد بن فهد حلی، ج ٢/٣٢٨.

مختلف الشيعه، علامه حلی/٣٣٩؛ كشف الغطاء/٤٢٠؛ جواهر الكلام، ج ٢١/٣٨٦؛ كفايه الاحكام/٨٣؛ شرايع الاسلام ج ١/٣٤٤؛

٨٢. كتاب المكاسب، شيخ انصاری، ج ٣/٥٤٥؛ مسالك، ج ٤/١٦١؛ رياض المسائل، ج ٩/٥٠٩؛ مفتاح الكرامه ج ١٢/٤٥٦؛ الحدائق الناضره، ج ٢٠/٣٧٤؛ مستند الشيعه، ج ١٦/١٤٢؛ جواهر الكلام، ج ٢١/٣٩٤.

٨٣. العروۃ الوثقی، ج ٥/٥٣.

۸۴ همان/۴۳۲.

۸۵ همان/۶۶۱.

۸۶ ملحقات عروه، ج ۳/۲۱۹۲۱۸.

۸۷ همان/۲۱۹.

۸۸ همان/۲۲۰.

۸۹ همان/۲۲۱.

۹۰ همان.

۹۱ همان، ج ۳/۲۱۵.

۹۲ همان/۲۱۴.

۹۳ همان/۲۱۶.

۹۴ سید در عروه: ملحقات، ج ۳/۲۵۲۴، مسأله ۲۳ و ۲۵: آورده است که:

«حکم حاکم رشوه گیر (چه قاضی و چه حاکم اصلی) نافذ نیست، هر چند بر اساس قاعده و به حق باشد. چون با گرفتن رشوه فاسق شده است. آری اگر بعد از اخذ رشوه توبه کند و سپس حکم به حق کند درست و نافذ است.»

۹۵ عروه الوثقی، ج ۱/۲۷ باب اجتهاد و تقلید، مسأله ۲۲.

۹۶ همان، ج ۴/۱۹۷۱۹۶ کتاب الزکاة، خاتمه مسأله ۳۶.

۹۷ به عنوان نمونه سخن شیخ مفید که گفته است زکات را باید به «فقیه مامون» داد فقهایی که به تفسیر سخن ایشان پرداخته آن را شرطی فراتر از عدالت دانسته‌اند. ر. ک: مجمع الفایده و البرهان، محقق اردبیلی، ج ۴/۲۰۶؛ مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱/۴۸؛ مدارک الاحکام، عاملی ج ۵/۲۶۳؛ الکافی فی الفقه، حلبی/۳۸۴۳۸۳؛ سرائر، ابن ادریس، ج ۳/۵۳۹؛ الحقائق الناضره، ج ۱۰/۵۸؛ جواهر الکلام، ج ۱۳/۳۰۱.

۹۸ عروه الوثقی، ج ۱/۵۸.

۹۹ همان، حواشی فقها بر عروه الوثقی در ذیل همان مسأله.

۱۰۰. عروۃ الوثقی، ج ۱/۲۳، بحث اجتهاد و تقلید، مسأله ۱۷.

۱۰۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۱.

۱۰۲. در سخن شیخ مفید آمده است: «وجب حملها الى الفقها المامونين من اهل ولايته، لان الفقيه اعرف بمواضعها. «المقنعه/۴۱.

۱۰۳. صحیفه نور، ج ۲۱/۴۷.

۱۰۴. امامت و رهبری، شهید مطهری/۲۲۹۲۲۸.

۱۰۵. المقنعه/۶۷۵.

۱۰۶. عروۃ الوثقی، چاپ اول، نجف، در پایان آن، محمد حسین کاشف الغطاء که در آن روزگار یکی از شاگردان برجسته ایشان بوده و در تنظیم عروۃ الوثقی نیز همکاری می کرده است، برخی از سخنان ایشان را نیز گردآوری کرده و در پایان عروه به چاپ رسانده است. این کلمات در کتاب: السید محمد کاظم الیزدی، به قلم جبوری نیز، به عنوان ملحقات ۴/۷۴۷ تا/۷۷۴ آمده است. عبارت متن نیز در ۷۶۸ آمده است.

۱۰۷. المکاسب، شیخ انصاری، تحقیق و تعلیق کلانتر، ج ۱/۱۲۳؛ الکرام البرره، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱/۳۰۴.

آمار

تعداد مشاهده مقاله: ۱۲۷